

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مبارز راه عشق

محمد رضا زاده هوش

کانال تلگرامی

اندیشه فردا

۱۳۹۹

به
امام زمان

شناسنامه کتاب

مبارز راه عشق

محمد رضا زادهوش

اصفهان: اندیشه فردا

انتشار نخست

دی ماه ۱۳۹۹

۷۲ص، رقعی

پیش‌گفتار

هرچه دانش داروسازی پیشرفت می‌کند، بیماری‌ها نیز بیش‌تر و صعب‌العلاج‌تر می‌شود. ویروس‌ها صبر نمی‌کنند تا دانش پزشکی بر آن‌ها چیره شود، چنان‌جهش می‌یابند که بتوانند به زندگی خود و به اخلاص در زندگی بشر ادامه دهند. در زمان‌های پیش‌اگر جایی را در خانه می‌کندی، و به آب نمی‌رسیدی، کمی آن سوتر را حفر می‌کردی. ابزار کندوکو، بسیار ساده بود. امروز مته حفاری آمده است. چه عظمتی دارد. می‌تواند چند برابر انسان به حفاری بپردازد، به همان نسبت، چاه‌ها عمیق‌تر و آب‌ها دور از دست‌رس شده است. گاهی جایی را بیش از چاه نفت گود می‌کنند و دست آخر به آب دست نمی‌یابند. ده‌ها میلیون از کف رفته است و خبری از آب نیست. هرچه مدرک‌ها بیش‌تر می‌شود و شمار دانش‌گاه‌ها افزایش می‌یابد، دست‌یابی به درک، دشوارتر و علاقه به خودشناسی کم‌تر می‌شود.

می‌توانی برای خود محدوده‌ای تعیین کنی. آیا اهل نرمش هستی؟ دوست داری نرمش را هر روز انجام دهی؟ پیاده‌روی چه؟ یک پیاده‌روی طولانی و نرم؟ شاید افت و خیزهای بیش تر. شاید بخواهی یک کوه پیمایی را هفته ای یک بار چاشنی خود کار کنی. پس از مدتی دیگر قانع نمی‌شوی و نیاز داری به ورزشی بپردازی. یک ورزش تخصصی. به عنوان پس زمینه بسیاری از ورزش‌ها می‌توانی بدن‌سازی را داشته باشی. پس از این که تن و بدنی به هم زدی، در مسابقه‌ای حضور می‌یابی و خود را می‌سنجی. اکنون درمی‌یابی که می‌توانی احکامی را برای خود داشته باشی. تو یک انسان قوی هستی که می‌توانی وارد مبارزه شوی. مبارزاتی که به صورت آشکار باشد، عاقبت خوبی نخواهد داشت. تو شناسایی می‌شوی. تو را دست‌گیر خواهند کرد یا افرادی دنبال تو خواهند آمد تا به مبارزه بروی. جنازه کسی را تحویل دهی. تو می‌توانی مبارزه را به صورت پنهان انجام دهی. تنها شرط آن این است که با دیگر کماندوها در حال حاضر و گذشته، هماهنگ باشی. این‌ها مثال بود. مقصود من از ورزش‌های ابتدایی، به کار گرفتن دستورهای دینی است. آن‌چه در پس زمینه می‌تواند مورد نظر تو باشد، اخلاق است. اما ورزش تخصص تو عرفان است. مسابقات، امتحان‌های الهی است. چیزهای ساده‌ای که به صورت روزمره برای تو پیش می‌آید. مدیریت خشم و شهوت و تو درمی‌یابی که قوی شده‌ای. با مداومت در کار، مردم به تو روی می‌آورند؛ اما تو می‌توانی مخفیانه کار خود را ادامه دهی. عملیات پارتیزانی، نه دعوت به اقدامی نظامی علیه کسی، که پراکندن آگاهی است.

دیگرگون

سالیانی دوست داشتم فرصتی فراهم شود تا نقاشی را به صورت حرفه‌ای تری دنبال کنم. حس می‌کردم استعدادش را دارم و با دید یک نقاش می‌توانم دنیا را زیباتر ببینم. فکر می‌کردم در آینده بتوانم در این حرفه، فعالیت کنم، هرچند نامی مشهور نشوم؛ ولی درآمدی از این راه داشته باشم، و با این هنر، شناخته شوم. نقاش شدن، راهی طولانی است؛ ولی آغاز راه، دشوار نیست. نگاه یک طراح، یک گرافیست، یک نقاش، یک فیلم‌بردار، یک کارگردان، و یک عکاس با یکدیگر تفاوت‌ها و شباهت‌هایی دارد. من گمان می‌کردم دیدگاه نقاش، به کار من بیش‌تر خواهد آمد. همان روزهای نخستی که نگاه من شکل گرفت، به شدت پشیمان شدم. البته نقاشی را ادامه دادم؛ ولی آن نگاه باعث شد مدتی با طبیعت، قهر کنم. یک نگاه فنی بود. احساسات و اعضای بدن را نباید به صورت فنی تربیت کرد.

ایرادهای ریزی

ازدواجی صورت می‌گیرد، فرض می‌کنیم آقا، مشکلات کم‌تری داشته باشد؛ ولی خانم، ایرادهای ریزی دارد که البته محکمه‌پسند نیست. پس از مدتی روابطشان عادی شده است، و از سوئی، خانم، به آقا محل نمی‌گذارد. او پیش از ازدواج نیز برادر و پدر خود را تحویل نمی‌گرفته است. آقا دچار فروپاشی روحی می‌شود، و به گونه‌ای به مقابله به مثل می‌پردازد و رفتار خانم خود را رونوشت‌برداری کند، شاید او نیز بخواهد خانم‌های دیگر را تحویل بگیرد، پس از مدتی یکی از انواع طلاق را برمی‌گزیند. اگر آقا نیز مشکلاتی داشته باشد و صرفاً از روی تقلید ازدواج کرده باشد، جنگ بزرگ‌تری روی می‌دهد. حاصل ازدواج‌هایی که دو فرد تربیت نشده را به هم‌دیگر می‌رساند، این است. ریشه سستی همه پیوندها از جمله ازدواج به عنوان محکم‌ترین پیوند جامعه این است که افراد، اطلاعات زیادی دارند؛ ولی نمی‌دانند با انسان‌های دیگر باید چه‌گونه برخورد کنند. هنگامی که روابط عادی جامعه دچار اشکال باشد، یک رابطه بسیار نزدیک مانند ازدواج چه‌گونه خواهد بود؟

نفاق و شرک

افرادی حواسشان را جمع من می کنند تا من آدم به تری شوم. اگر روش پیشنهادی آنان درست باشد، باز باید من خود بخواهم و پذیرا باشم، و هم‌زمان با حرکت‌های بیرونی، اصلاح را از درون خود آغاز کنم. در غیر این صورت، نفاق در من، به صورت بسیار مخفیانه‌ای شکل می‌گیرد و شرک در من می‌بالد. از همین رو باید مراقب نفاق و شرک در جامعه دینی بیش‌تر بود. یک نفر در خانواده مذهبی و در محله‌ای مذهبی به دنیا می‌آید، و در شهری مذهبی با تربیت اسلامی رشد می‌کند. نماز می‌خواند؛ ولی خلاف‌های بزرگ نیز انجام می‌دهد. این در ظاهر امر و در باطن، دلش با خدا نیست. یکی از راه‌کارهای نقاشان برای بررسی خود، آینه است. تابلویی را که در مراحل پایانی قرار دارد، در برابر آینه می‌گیرند. اگر قرار باشد تصویر وارونه به‌تر از اصل نقاشی باشد، باید تغییرات عمده‌ای در تابلوی خود انجام دهند. وارونه منافق نیز به‌تر است. فردی که عبادت نکند؛ ولی درون و بیرون او یکی باشد.

کربویه

تنقلات بچگانه تا چه سنی به دهان آدمی طعم خواهد کرد؟ تنوع برای ادامه این طعم بخشی است. حالا این یکی را امتحان کن؛ اما یک دفعه تنوع نیز کارساز نیست. شماری از شیمی درمانی ها و این روزها کرونا باعث کربویی و از کار افتادن قدرت چشایی می شود. فرد هر چه می خورد برای او طعمی ندارد. انسان با روابط جنسی به هر شیوه ای به این نقطه خواهد رسید، و چه بسا در بسیاری از موارد دیگر نیز این گونه باشد.

آقای مهندس

پسری را می‌شناختم که به کار رایانه پرداخت. آن موقع مد شده بود، و در آن مجتمع نیز چند هم‌کار وجود داشت. می‌خواست کاردانی خود را در این رشته دریافت کند؛ ولی نتوانست. او اکنون بدون نیاز به مدرک و یادگیری، همه چیز دارد. مردم، رایانه‌های خود را به او می‌دهند. او یکی دو روز در هفته به تعمیرکاری می‌گوید بیاید و صبح تا ظهر که معمولاً در آن مجتمع خبری نیست، تعمیرات لازم را همان جا در مغازه او انجام دهد. دست‌مزد اندکی نیز به او می‌دهد. او با عنوان مهندس و با درآمد حاصل از این کار، ازدواج کرده است، در خانواده خود، خانواده همسر، هم‌کاران مجتمع، دوستان و مردم محل، به نام مهندس شناخته می‌شود و درآمد خوبی دارد. او هیچ نیازی به مدرک، دانش‌گاه، خواندن کتاب، یادگیری، و آموزش ندارد، در حالی که حتی باز و بسته کردن کیس را انجام نمی‌دهد. حال سخن از خودشناسی است، مردمی که به بسیاری از چیزها دست یافته‌اند، دیگر به خودشناسی چه نیازی دارند؟ نیازهاست که می‌تواند ما را به حرکت وادارد، هنگامی که نیازها در حد موجودات فروتر از انسان باشد، همه چیز خوب پیش می‌رود.

چه کار خواهی کرد؟

تلفن را که برداشتم دیدم یکی از دوستان پشت خط است و با نگرانی می گوید که خانه شان محاصره شده است. چند تا کاغذ بی ارزش نزد او بود که محاصره کنندگان خواستار آن ها بودند. آرامش خانواده آن ها به هم ریخته بود. چند روز پشت سر هم تعطیل بود، و در این روزها معمولاً اتفاقات ناگواری روی می دهد. دوست من می - گفت که این آقا با خویشاوندشان آمده است، و ادعا می کند که وابسته به... است. ماجرای آن روز گذشت. چند روز بعد یک نفر را دیدم که ادعای زیادی برای حل و فصل مشکلات مردم داشت. ماجرا را برایش تعریف کردم. آن آقا یا در آن شغلی که می گفت بود یا نبود. اگر نبود، چرا چنان ادعایی کرده، و اگر بود، به اجازه چه کسی چنان کرده است؟ دوستم گفت: اگر باشد چه؟ آن وقت چه کار خواهی کرد؟ ما مانده ایم و مجموعه ای از این چه کار خواهی کردها.

رصد ذهن

مراقبه به چه کاری می خورد؟ کافی است در کم تر از یک دقیقه عملیات ذهنی خود را رصد کنی تا ببینی از کجا به کجاها می رود، چه گونه تو را بی خود سرگرم می کند، و رنج می دهد. مراقبه، رهایی از این رنج است.

دوست بد مشهور

من وحید را کم می بینم؛ ولی هربار می بینم از مهدی تعریف می کند. دلم نمی - خواهد بگویم مهدی خوب آدمی نیست؛ ولی او سالهاست درباره مهدی حرف می زند. یک بار حرف دلم را زدم، و پیداست که وحید نپذیرفت. دعوایی روی ارتباط دو آدم که تو خواننده گرامی آنها را نمی شناسی، ندارم. اما کسی که یک دوست بد مشهور دارد، و روی او هم تعصب می ورزد، باقی دوستان او نیز در همان حد و حدود خواهند بود.

حذف نام مولوی

همین روزهایی که این مطلب را می‌نگارم، نام مولوی از کتاب درسی حذف شد. شعری در کتاب درسی آمده بود که منطبق بر مثنوی مولوی نبود. با پی‌گیری‌های فراوان، نام مولوی را حذف کردند. من نه می‌گویم چرا نام مولوی را ستردند، و نه تشویق می‌کنم. یکی از دوستان پی‌گیر نوشته بود: در کتاب درسی نباید غلط باشد. واقعا عالی است؛ ولی غلط‌گیری ما نباید در حد نام یک شاعر باشد. آن‌جا که نادرستی‌های معرفتی وجود دارد، چرا سکوت کرده‌ایم؟ در کتاب‌های درسی ما آمده بود که اگر فقیه، نظریه اشتباهی دهد، یک حسنه و اگر فتوای درست دهد، دو حسنه دریافت می‌کند، هم‌چنین یدالله مع‌الجماعه را در چند کتاب درسیمان داشتیم، نظر من یا کارشناسان را رها کن، و تنها فرض کن این‌گونه باشد که برای ما می‌گویم: در زمان خلافت برای به حاشیه راندن پیام‌بر و علی، روایت نخست را جعل کردند تا اجتهاد در برابر نص قرار گیرد، و روایت دوم را نیز برای برتری انتخابات بر نظر پیام‌بر درباره جانشینی تحریف کردند. اصل روایت، یدالله علی‌الجماعه بود.

تیزهوشان

ما نه تنها پذیرای افکار سمی شده‌ایم که ناشر آن‌ها هستیم. اگر من بگویم آدم خوش‌بختی هستیم. می‌گویند نه خیر، معلوم است که او دروغ می‌گوید. هرکسی که پول دارد، خوش‌بخت است. او پول ندارد، پس خوش‌بخت نیست. پیوند پول و خوش‌بختی برای شماری از انسان‌ها ثابت شده است، و به خود اجازه نمی‌دهند یک کلمه جز این از یک نفر دیگر بشنوند. حال فرض کنیم که این رابطه، درست باشد، آیا ممکن نیست تبصره‌ای داشته باشد، و یک نفر که پول دار نیست، احساس خوش‌بختی کند؟ فلانی اصلاً تیزهوش نیست؛ چون اگر بود در رشته علوم انسانی یا هنر تحصیل نمی‌کرد. فلانی نابغه نیست؛ چون به مدرسه تیزهوشان نرفته است. آیا ممکن نیست او در ورودی تیزهوشان پذیرفته شده باشد؛ ولی نرفته باشد؟ آیا هوش را تنها می‌توان با امتحانی که مبتنی بر هندسه و ریاضی است، سنجید؟ آیا انسان، تنها دارای یک نوع هوش است؟ آیا انسان هوشمند زندگی به‌تری دارد؟ هنگامی که انسان انبان اطلاعات دانسته شود، باید در پی افرادی بود که انبان‌های به‌تری هستند. این افراد، دارای مدارک بالایی هستند، احتمالاً استاد دانش‌گاه نیز هستند، به ویژه در رشته‌های مد روز نیز تحصیل کرده‌اند. اشکال از همان ابتدایست که ما مدرسه‌ای به نام تیزهوشان داریم؛ ولی مدرسه‌ای به نام آگاهان نداریم. چند سال پیش قرار بود بزرگداشتی برای چند تن از روزنامه‌نگاران برپا کنند، سراغ کسانی رفتند که مدرک دکترا دارند. این شناسایی، چه اندازه آسان است. اما اگر یک نفر بنشیند و کارنامه یک عمر روزنامه‌نگاری افراد را بررسی کند و به‌ترین‌ها را معرفی کند، دشوار خواهد بود.

پرورش قلب

کسی که در رشته شیمی درس خوانده است، در رشته جغرافیا نادان است و کسی که در رشته تاریخ تحصیل کرده است سوادى در فیزیک ندارد. فرض کن من دکترای فیزیک دارم؛ ولی مقاله‌ای ناخوب می‌نویسم یا یک روز بدون مطالعه سخنرانی می‌کنم. مخاطبان من می‌گویند: فلانی، بی سواد است. کسانی ممکن است بدون خواندن مطلبی و شنیدن سخنی از من چنین بگویند. دیگری ممکن است اصلاً من را نشناسد و چنان بگوید! کسی نمی‌تواند در همه رشته‌ها تحصیل کند؛ ولی همه دارای قلب هستند، و باید آن را پرورش دهند. بدون پرورش قلب، کلاه‌های زیادی سر ما می‌رود. ابتدایی‌ترین چیز، تشخیص درست از نادرست و راست از دروغ است. من جملاتی را در جایی می‌گویم و در جای دیگر، همان جملات را با همان زبان بدن تکرار می‌کنم. یک جا فکر می‌کنند من دروغ‌گو هستم، و یک جا می‌گویند راست می‌گوید. اگر زبان بدن خود را تغییر دهم چه؟ جملات دروغ را افراد بیش‌تری باور خواهند کرد، و یا جملات راست را افراد بیش‌تری دروغ خواهند پنداشت. پرورش قلب، حدس زدن نیست. بیا تا سری به فضای مجازی بزنیم. یک نفر که من را نمی‌شناسد، در رشته‌ای نامربوط با رشته فعالیت من سرگرم است، مشهورتر از من است، افراد اندکی را دنبال می‌کند، دنبال‌کنندگان زیادی دارد، و هنوز من را در فضای مجازی رها نکرده است، آن وقت یک نفر که دوست من دیرین من در فضای واقعی بوده است، خیلی زود از صفحه من در فضای مجازی جدا می‌شود.

افرادی هستند که می‌توانند از روی خط دیگران، آن‌ها را روان‌شناسی کنند. کافی است خط یک نفر را که با او آشنا هستی برداری، و به این خط‌شناس نشان دهی. می‌بینی با این که او را یک بار ندیده است، گویی از نزدیک می‌شناسد. خط‌شناس ممکن است تمرین‌هایی را در این جهت انجام داده باشد، یا خوش‌نویسی باشد که خط افراد زیادی را سال‌ها دیده و صحیح کرده است، و یا یک انسان کنج‌کاو. انسان‌های خوددرگیر، خطشان نیز آشفته است. نمی‌توانند خوانا بنویسند. حتی خواندن خطشان برای خودشان نیز دشوار است. هرچه به آن‌ها بگویی دور از هم و درشت بنویسید، نمی‌پذیرند. این آدم‌ها بیش از آن که به کلاس خط نیاز داشته باشند، به تمدد اعصاب نیاز دارند. یک خیاط می‌تواند به تو دقت را آموزش دهد، و این ارزشمندتر از مهارت‌های مربوط به خیاطی است که به هر حال با تمرین به دست خواهی آورد. در کاری نیاز به سماجت داری و یک سرمشق سمج، برای تو، بهترین است. کار دیگری نیاز به ظرافت دارد. اطلاعات زیادی درباره دانه‌ها و کشت و کار به دست آورده‌ای و همه آن‌ها به کار تو نمی‌خورد. همه دانه‌ها در دسترس تو نیست. تو این همه وقت و جا نداری. ارزش باغبانی که به تو صبر و حوصله را آموزش داده، بیش‌تر است. چه‌گونه به دانه فرصت دهی که از خاک سر برکشد، گیاهان گل‌دار را چه‌گونه به سمت آفتاب زمستان بری و از آفتاب تند تابستان دور کنی... اگر در خانه و مدرسه، نیاز تو را تشخیص نداده‌اند، اکنون وقت آن است که تو نیاز خود را تشخیص دهی.

گام‌های اشتباه

یک نفر مدتی سیگار کشیده و اکنون ترک کرده است. یک شب خواب می‌بیند که دارد سیگار می‌کشد، چه لذتی دارد. دوباره می‌رود دنبال سیگار. عادت رفته؛ ولی سرکوب، بر ناخودآگاه تو تأثیر گذاشته است. کم‌تر ممکن است کسی خواب ببیند که سیگار را ترک کرده است. باید مراقب گام‌های اشتباه بود. حتی یک گام می‌تواند تأثیر بلندمدتی در روح ما داشته باشد. رژیم گرفتن پس از عادت، دشوار است. نمی‌خواهم تو را بترسانم که نمی‌توانی عادتی را ترک کنی؛ ولی به‌تر است از ابتدا به عادت‌ها راه ندهی.

عیادت اصول

یک نفر مرتب حالت سرگیجه دارد، و من همیشه به عیادتش می‌روم. عیادت، کار خوبی است؛ ولی اصولی‌تر این است که من بررسی کنم اگر غذای مانده در خانه او هست دور بریزم تا آن‌ها را مصرف نکند، و سرگیجه او به صورت اصولی برطرف شود. استادی را برای خود برگزین که ریشه‌های تو را هرس کند. هرس سرشاخه‌ها را هرکسی می‌تواند انجام دهد.

دل به خواهی

اگر تفسیر به رأی را برداشت دل به خواهی ترجمه کنیم، حق مطلب را ادا نکرده ایم. جنگی در جریان است. دو طرف درگیر، صف کشیده اند. من از قرآن استخاره می گیرم، یا همین طور قرآن را باز می کنم، شاید اصلا قصدی نداشته باشم، می خواسته ام قرآن بخوانم، و این پرسش در ذهن من بوده است که چه کنم؟ ناگهان سوره فتح می آید. ممکن است برداشت کنم که اگر حمله کنم، فتح نصیب من و کشور من می شود. اگر با فرهنگ اهل بیت آشنا باشم، می دانم که فتح در این سوره همان صلح است. می بینی من در هر دو حال به فتح می اندیشیدم، نام سوره نیز روشن است؛ ولی این که چه برداشتی از فتح دارم، بسیار متفاوت است. آن جا که منافع شخصی در میان است، باید از تفسیر به رأی از سوی خود و دیگران به شدت هراسید. علامه دهری که تمام مقدمات لازم را برای تفسیر کسب کرده است، ممکن است هر متنی را در جهت اهداف شخصی به کار اندازد. برای تفسیر به رأی لازم نیست حتما کسی دست به کار شود، قلم بر کاغذ بگذارد، و دقیقا تفسیر قرآن بنویسد، برداشت های گوناگون از هر متنی به صورت ذهنی روی می دهد، و اعمال ما را تحت تأثیر خود می گذارد. توی خواننده چه می دانی که در وجود من چیست؛ ولی آن چه هست، از هر چیزی تغذیه می کند. از مقدس ترین متن ها نیز خوراک می خورد، ولایزید الظالمین الا خسارا. اگر چیز ناخوبی باشد، بزرگ تر می شود. هر چه مسؤولیت من سنگین تر باشد، نتیجه نیز ناگوارتر خواهد بود، اگر من فرمانده یک جبهه باشم، فرمانده کل باشم، و اگر وزیر جنگ باشم، چه قدر تفاوت می کند. اگر من نخست وزیر باشم، مملکتی را به سوی اهداف خودم خواهم برد. قربان آن که نفهمیده است، آن کسی که گمان می کند فهمیده است، با خود و مردم زیردست خود چه خواهد کرد. یا آن که می داند اشتباه می گوید؛ ولی می بیند برای دستیابی به اهداف مادی خود، چاره ای ندارد که چنین بگوید.

زندگی با سوء ظن

در زمانه‌ای که بدی‌ها زیاد شده است، نمی‌توان با حسن ظن زیست. دوست عزیز! من این را می‌دانم؛ ولی زندگی با سوء ظن نیز ناممکن است. افزون بر کسانی که نیاز دارند چاشنی سوء ظن خود را زیاد کنند، کاسب‌ها نیز ممکن است به چنین کاری نیاز داشته باشند. آیا این مشتری که نسبه می‌برد، پول را بازخواهد گرداند؟ از آن‌هایی که نیاز به سوء ظن دارند، باید مثالی برایت بیاورم که سیاسی نشود، و به کسی برنخورد. شاید قاضی دادگاه خانواده بد نباشد. او روزی به کسی که به ساختمان دادگاه رفته است، شک می‌کند. حتما او هم‌سرش را به قتل رسانده، و اکنون آمده است تا زودتر قضیه را ماست‌مالی کند؛ ولی یک دفعه می‌بینی او اصلاً ازدواج نکرده است. شاید برای شکایت و این قضایا به دادگاه نیامده باشد. او یک تعمیرکار تأسیسات است. شاید دوست یا خویشاوند یکی از کارمندان باشد. آیا ممکن نیست او نیز قاضی دادگاه خانواده باشد؟ اگر او به‌ترین آدم شهر باشد چه؟ آن سوء ظنی که به به‌ترین آدم نیز مشکوک شود، به چه کاری می‌خورد؟ سالیان پیش قرار بود با موتوسبکلت‌ها، یک برخورد سراسری شود. من بسیار در نحوه ایست و بازرسی دقت می‌کردم. با خودم می‌گفتم شاید چهره افراد در این امر مؤثر باشد. یک روز بعدازظهر دیدم موتورسوار جوانی را در خط سبقت، متوقف کردند. او در آن جا باید کارت و پلاک را نشان می‌داد. لباس او به روز، تمیز، و چهره و اندام او در خور توجه بود؛ ولی مانند مجرمی باید در خط سرعت، پاسخ‌گو می‌بود. یک بار مردی از بی‌حالی و خواب‌آلودگی من حدس زد که تا صبح پای ماهواره می‌نشینم. ما که ماهواره نداشتیم و نداریم. جای دیگر چشمم به ماهواره افتاده است؛ ولی تاکنون شبی را تا به صبح پای آن نگذرانده‌ام.

خادمان امکان متبرکه به افراد شک می‌برند. به ویژه چهره‌های تازه که سر و وضع مناسبی نداشته باشند، در معرض سوء ظن بیش‌تری قرار دارند. خادم مسجد، یک

روز صبح به من می‌گفت: این آقا را می‌شناسی؟ من به مساجد زیادی می‌روم؛ ولی همه را که نمی‌شناسم. با حسن ظن به او نگاه کردم. دیدم ذره‌بین دارد. کسی که ذره‌بین دارد؛ یعنی به دعایی که همه با هم می‌خوانند و به دعاهایی که از بر دارد اکتفا نمی‌کند. چشمش نمی‌بیند، و می‌خواهد با کمک ذره‌بین، دعا‌های بیش‌تری بخواند. این شکاکیت‌ها موجب می‌شود که افراد، ناراحت شوند، قهر کنند، دیگر به این مسجد نروند، یا اصلاً به مسجد نروند. همین که آدم به کسی زیاد نگاه کند یا بد نگاه کند، تمام است.

درهم پیچیده بود

در مسجد، دوست هم‌سالی را یافتم. سالی رسید که با یک‌دیگر، هم‌مدرسه شدیم. غبطه او را می‌خوردم. طبعمان به یک‌دیگر متمایل بود. دوست داشتم اوقات بیش‌تری با او باشم. با این‌که راهمان یکی نبود، هم‌راهی‌اش می‌کردم. رفتار و سخن او را می‌پسندیدم. از خانواده سطح بالا و پول‌داری نبود. به رشته پول‌سازی رفت. در دانش‌گاهی که نیاز به شهریه‌های هنگفت داشت. چند بار او را دیدم، به گمانم از خط خود جدا نشده بود؛ اما سال‌های بعد، نه این‌که دیگر مذهبی نباشد؛ ولی درهم پیچیده بود. اکنون اگرچه برایش آرزوهای خوب دارم؛ ولی فکر می‌کنم حال و روز بدتری داشته باشد. رشته‌ها می‌تواند تخصص ما را از انسانیت منحرف کند. شغل به آدمی حکم می‌کند که چه بپوشی، چه‌گونه رفتار کنی، چه بگویی، چه‌گونه بگویی، و در مجموع، چه‌گونه زندگی کنی. شغل انتخاب شده، حرام نیست؛ ولی حاصل آن نیز انسانیت نیست. یک انسان سالم بعید است بتواند یک دقیقه در حضور این‌ها بنشیند تا چه رسد به این‌که با آنان طرح دوستی بریزد. محضرشان چنان سنگین است که هر آدم مناسبی از آن‌ها می‌گریزد.

همان برخورد

یک روز خسته و کوفته گوشی را برمی دارم که تعمیر کنم. من که تعمیرکار نیستم. با آن حال مشخص است چه بلایی بر سر آن خواهم آورد. اگر روز دیگر نیز این کار را تکرار کنم، همان نتیجه به بار می نشیند. نه دوره‌ای برای تعمیرکاری دیده‌ام، و نه مهارتی کسب کرده‌ام. اگر هم تغییری در مهارت من رخ داده باشد، باز با آن اعصاب خرد و خمیر و بی حوصلگی نباید دست به کاری بزنم. یک اشتباه، می تواند نشانه بروز اشتباهات بعدی باشد. هرکاری را که با اعصاب خرد دست بگیرم، به همان شیوه به پایان می رسد. حال ببین ما می خواهیم از خودمان در برابر رفتار یا گفتاری دفاع کنیم. فردی که گفتار نخست ما را درنیافته است، و به دلیل بی-حوصلگی یا تندخوانی یا مشغله زیاد، از آن برداشت ناخوب کرده است، با این گفتار و این دفاعیه ما نیز همان برخورد را خواهد داشت.

مصونیت

جوانی در باشگاه تعریف می‌کرد که در مراسم عروسی، همه میهمانان راهی بیمارستان شدند؛ ولی خدمه، سالم ماندند. چرا؟ آیا دسیسه‌ای در کار بود؟ نه خیر، همه از یک غذا خورده بودند؛ ولی کارکنان، کسانی بودند که به غذای غیر بهداشتی عادت داشتند. دوست عزیز! هنگامی که می‌بینی کسی هرچه گناه می‌کند، هرچه آزار می‌دهد، هرچه نافرمانی می‌کند، ولی عذابی نمی‌بیند، بدان که او مصونیتی از آن نوع یافته است.

حلقه‌بندگی

خانمی به حلقه ازدواج می‌گفت حلقه بندگی. شماری از مردها نیز به خانمشان به عنوان برده جنسی نگاه می‌کنند. ازدواج تبدیل به بردگی جنسی می‌شود. زن و مرد، زندان‌بان هم‌دیگر می‌شوند، و خانه، تبدیل به زندان می‌شود. عشق در این خانه می‌میرد، و بلکه زندگی در زندان، به‌تر از زندگی در چنین زندان خودساخته است.

اثبات‌ها

چند سال پیش جوان ناشناسی با من در فیس بوک وارد گفت‌وگو شد. در خدا مانده بود. من یک گروه فلسفی داشتم، و او فکر کرده بود شاید بتوانم کمکش کنم. بنده خدا کمی هم می‌ترسید. گفت‌وگوی ما زود به پایان رسید. من می‌خواستم به خانه بروم و ناهار بخورم. امروز فکر می‌کنم مشکل بسیاری از جوانان، اثبات خداست. من از طریق هیچ دانشی اقدام نمی‌کنم. شماری از این اثبات‌ها شرک‌آمیز است. صرفاً می‌تواند دهان مخاطب را ببندد؛ ولی مایه عشقی میان بنده و خدا نمی‌شود. به نظرم هر کس تصمیم بگیرد آدم خوبی شود، به آن‌چه خداوند خواسته است، نزدیک می‌شود، حال بگذار این آدم، برهان اثبات وجود خدا را نشنود یا رد کند. حال در این راه آدم خوبی شدن، کم می‌آورد، و این‌جاست که دستی به او کمک می‌رساند، و این همان خداست.

متماثل

کسانی که به صورت غیر حرفه‌ای و بدون کلاس، مهارتی را پی می‌گیرند، ممکن است دچار یک نادرستی بزرگ شوند؛ این که چه می‌خواهند، و هدفشان چیست، ندانسته می‌ماند. در یک کلاس، استاد می‌گوید که هدف این تمرین چیست. یک مغازه‌دار، کارمند یا کاسب می‌داند که مراجعه کننده در پی چه چیزی است. یک نفر به عکاسی می‌رود و می‌گوید یک عکس سه در چهار اداری می‌خواهم. اندازه و شیوه کار، مشخص است. پس زمینه باید روشن، و دو گوش باید پیدا باشد. فکر کن کلاسی است که باید هر ذکر را با قلبت بگویی و هر چه به تر بگویی، نمره بالاتری می‌گیری. مطمئناً صدای بلند، سرعت و زیادگویی را باید حذف کرد. در درجه اول می‌خواهم خودت کیف کنی.

روش‌ها و نگرش‌ها

برای نگارش داستان، یا ساخت فیلم باید تحقیق کرد. تحقیق فیلم مستند با فیلم داستانی، متفاوت است. مستند اجتماعی با مستند تاریخی نیز تفاوت دارد. خوش-نویسی برای ارتقای خط خود نیاز به تحقیق دارد؛ این تحقیق با تحقیق دانش‌گاهی متفاوت است. این تحقیق را ممکن است یک محقق دانش‌گاهی درنیابد، و آن را به تمسخر بگیرد. خوش‌نویسی نیز این محقق را به تمسخر خواهد گرفت، و این محقق هیچ‌گاه خوش‌نویس نخواهد شد. اما در دانش‌گاه نیز تحقیق در رشته ادبیات با پژوهش‌های تاریخی، متفاوت است. پژوهش‌گران یک رشته نیز متفاوت عمل می‌کنند. روش‌ها و نگرش‌ها یکسان نیست. خداجویی و راه‌یابی به راه مستقیم نیز روش تحقیق خود را می‌طلبد.

دور از خدا

با افرادی به ظاهر نزدیک هستی و با افرادی واقعا صمیمی شده‌ای. با آرایش‌گری، خویشاوند هستی و دوست و هم‌سایه؛ ولی از آرایش‌گری، دوری. خدا به همه ما نزدیک است؛ ولی افرادی وجود دارند که ارتباطی با خدا ندارند. افرادی ربط‌هایی دارند؛ ولی خداشناسی، چیز دیگری است.

یکی از روضه‌های روضه‌خوان‌ها این است که بلال پس از پیام‌بر از مدینه رفت تا از مار جای غصب خلافت دور باشد. یک شب پیام‌بر به خواب او رفت که بیا سر مزار من در مدینه، دلم برایت تنگ شده. حالا که ما نمی‌توانیم به زیارت مشاهد مشرفه برویم کاش آن‌ها به مجلس ما بیایند. خوب، شاید خواسته تو این باشد چرا خدا به ما سر نمی‌زند. رابطه‌ای ممکن است از سوی تو آغاز شود، بنابر تصمیم پیشین، سحر بیدار می‌شوی تا نیایش کنی. رابطه‌ای ممکن است به صوت محض از سوی خدا آغاز شود، سحر خود به خود بیدار می‌شوی. صدای الله اکبر می‌شنوی در حالی که می‌دانی وقت اذان نیست، وقت را گم نکرده‌ای، یک نفر گویی بالای سر تو ایستاده است و الله اکبر می‌گوید. کسی در اتاق را می‌زند در حالی که تو در خانه تنها هستی. تو قرآن می‌خوانی یا قرآن به گوش تو می‌خورد. ارزش رابطه‌ای را که از جانب خداوند و معصومان آغاز شده است، باید بیش‌تر بدانی.

اوج عشق

عشق، ترکیب شدن من و اوست. مرحله نخست آن، ما شدن است و نهایت آن، او شدن. نشانه او شدن این است که هیچ چیزی نتواند این رابطه را از هم بگسلد. ما را می توان از هم جدا کرد. رویدادی، حادثه‌ای، مصیبتی از راه می رسد و پیوند ما را به من و او فرومی کاهد؛ ولی هیچ ضربه‌ای بر عاشق، کارساز نیست.

درسی‌ها

گاهی لطیفه‌ای، داستانی، مطلبی را برای کسی می‌گوییم، و او گمان می‌کند که غیر مستقیم می‌خواسته‌ای چیزی به او بگویی. آدم باید احتیاط کند؛ ولی در فضای مجازی، کم‌تر می‌توان احتیاط کرد. طرف را نمی‌شناسی یا سالیانی است که ندیده‌ای. نمی‌دانی چه تغییراتی کرده است. او پیام‌هایی می‌فرستد، و تو دستت خالی است، باید پاسخ دهی و آن وقت چیزی را می‌فرستی که به او برمی‌خورد. او به خودش می‌گیرد. پیامی که درباره ما نیست، این‌گونه برداشت می‌شود، و آن وقت پیام‌هایی که به صورت مستقیم از دست خداوند به ما می‌رسد، تحلیل نمی‌شود. این رویداد چه درسی برای ما در بر داشت؟

فاز مثبت

فکرها ذهن ما را رها نمی‌کند. گویی، باید پاسخ همه آدم‌هایی را که دیده‌ایم، بدهیم، داستان‌های زیادی تعریف کنیم، دست کم این است که در برابر هر کدام، یک واکنش با فاز مثبت داشته باشیم. مثبت‌ترین واکنشی که ممکن است. دعا در حق کسی که گمان می‌کنیم در حق ما بدی کرده است. رها کردن، بخشودن، گذشت کردن، طلب مغفرت و هدایت و خلاصه، بهانه‌ای برای یاد خدا.

شارژکننده‌ها متفاوت است. شارژ گوشی بی‌سیم با گوشی همراه و باتری قلمی، یکسان نیست. آدمی نیز باید ببیند با چه شارژ می‌شود. اگر قرار است با ناسزاگویی و دعوا و داد و بیداد و کتک‌کاری و دروغ، شارژ شود، باید راهش را عوض کند. آن‌چه در درون من نیاز به این‌گونه شارژ دارد، باید بیرون بیندازم. شماری از مردم همین‌طور برای خنده، ناسزا می‌گویند، و شماری دیگر، هنگام ناسزادادن، حس نیز می‌گیرند. دقیق مشخص است که در حال شارژ شدن هستند.

دانش ذکر

هر آهنگی را با هر سازی نمی‌توان زد. آهنگ ای ایران را نمی‌توان با سازهای کوبه‌ای تولید کرد، نیاز به سازهای کششی دارد. تمام نت‌های یک کتاب را نمی‌توان در زمانی کوتاه بر یک ساز تحمیل کرد. چینش نت‌هاست که آهنگ می‌سازد. ذکر نیز این‌گونه است. باید دریافت چه ذکری بری این آدم مناسب است. چه ذکرهایی را می‌تواند با هم بگوید. چه چیزهایی تداخل دارد.

سوء برداشت

سخنی اشتباه شنیده می‌شود، سخنی اشتباه برداشت می‌شود؛ سوء برداشت، سوء تفاهم. چیزی در وجود ما هست که می‌تواند هر سخن خوبی را به بدی برداشت کند، سپس این برداشت بد، وارد مرحله بعدی می‌شود، تکرار و بزرگ‌بینی و آنگاه تلاش برای واکنش و انتقام. این روند می‌تواند هر رابطه‌ای را ویران کند.

برداشت‌ها

بدی را با بدی پاسخ می‌دهند.
یک کار عادی را بد برداشت کرده‌اند. دانش‌آموزی که درس نخوانده و نمره بدی گرفته است، و معلم را تقصیرکار می‌بیند.
خوبی را بدی برداشت کرده‌اند.
خوبی را خوب دریافت کرده‌اند؛ ولی آشکارا با بدی پاسخ می‌دهند. این، دشوارترین بخش ارتباط ما با موجودات دیگر است. این، تحمل بسیار بیش‌تری می‌خواهد.

درجا

وحید را دورادور می‌شناسم. فضای مجازی، ما را کمی به هم نزدیک‌تر می‌کند. او از شخصی به نام مهدی زیاد تعریف می‌کند. من مهدی را می‌شناسم. آدم مناسبی نیست؛ و ارتباط وحید و مهدی نیز به من مربوط نیست. وحید دست‌بردار نیست، و از او تعریف‌های بی‌جا می‌کند. یک بار در حضور من از او تعریف می‌کند. دو کلمه درباره ماهیت مهدی می‌گویم. وحید نمی‌پذیرد، و متعصبانه دفاع می‌کند. به نظر تو آیا ادامه ارتباط من با وحید ممکن است؟ دفاعیات ما بر سر چیزهایی که برای دیگران مقدس نیست، تعیین‌کننده خط ارتباطی آینده ماست. دفاعیاتی که حاضر نیستیم به اندازه پر کاهی در آن‌ها شک کنیم. کسی که حاضر نیست به سخن مخاطبی که خیر او را می‌خواهد، گوش فرادهد و حتی یک دقیقه به آن فکر کند، درجا خواهد زد.

هنر زندگی

می‌گویند، هنرهای جهانی، هفت تاست. یعنی خوش‌نویسی، سکه‌دوزی، ملیله-دوزی، و انبوهی از کارهای دیگر را نمی‌توان هنر به شمار آورد. شماری از کارها را صنایع دستی می‌گویند. عده‌ای دیگر اصرار دارند که برای هر کاری، واژه هنر را به کار برند، هنر آش‌پزی، هنر تدریس... هنرها اگر هفت تا باشد یا هفتاد تا، تفاوتی نمی‌کند، اگر آدمی هنر زندگی را نداند، اگر بخواهد برای فراگرفتن هنری، هنر زندگی را وانهد، ارزش ندارد.

اندیشه زیبا

نمی‌دانم زیبایی را به چه، معنی می‌کنی؟ اما بسیاری از مردم، زیبایی را در چهره، اندام، خانه، منظره، گل، و خودرو می‌دانند. در گوشی و رایانه آن‌ها تصویرهایی از باغ‌های زیبا دیده می‌شود. برای دیدن چهره‌های زیبا به سینما می‌روند، در حالی که می‌دانند آن‌چه به خورد آن‌ها داده می‌شود، به مدد چهره‌پردازی و آرایش است. اگر بگویی امروز چه چیزهای زیبایی دیده‌ای، چیزهایی برای تو خواهند گفت که به خوبی نشان می‌دهد، درک آنان از ظاهر، فراتر نمی‌رود. شماری نیز گمان می‌کنند در پی زشتی‌ها افتادن، زیباست؛ چرا در قفس هیچ کسی کرکس نیست؟ دریافت زیبایی سیرت‌ها و لذت از سیرت‌های زیبا برای عموم مردم ممکن نیست. اندیشه‌های زیبا، مخاطبان بسیار اندکی دارد، تأثیر رفتارهای احمقانه، همواره بیش‌تر است. تا هنگامی که چنین انتظاری هست و چنین زود قضاوت می‌شویم، ما نیز در پی زیبا کردن صورت می‌رویم. زیبایی ظاهر، تنها ابرو برداشتن برای مردان نیست، پیرمردی که هر روز ریش سپید خود را مرتب می‌کند نیز همان راه را می‌رود. خادمی داری با ظاهری نازیبا؛ ولی کارهای تو را انجام می‌دهد. بسیاری از کارها را ناگفته، انجام داده است. او برای تو، فرشته‌ای است، هرچند چروکیده و نامرتب و ژولیده باشد، و دیگری هر چه قدر زیبا باشد، و آزار رساند، در واقع، نازیباتر است.

موانع

موانع بر دو گونه است. مانعی که خداوند بر سر ما گذشته است تا به دلیلی ما را از این راه بازگرداند. راهی بد و یا راه خوبی که ادامه آن به صلاح ما نیست. گونه دوم، موانعی است که بدان بر سر راه خوبان می‌گذارند. یک آدم خوب را ندیده‌ای که به ویژه کاری را با خالصانه‌ترین نیت و به‌ترین روش می‌خواسته است انجام دهد، و جامعه، تمام قد در برابر او ایستاده باشد؟ تاریخ، انباشته از این برخوردهاست، و در زندگی من و تو نیز بسیار است. تاریخ اگر از این دیدگاه نوشته شود، بسیار آموزنده خواهد بود؛ ولی هرکسی به گونه‌ای نوشته است که گویی، حق با او و طرفداران او بوده است. این گونه است که حقیقت، کمتر دست‌یاب می‌شود. برای شناخت موانع، نیاز به قدرت تشخیص است.

تفکر مذهبی

آن قدر دچار تضاد شده بودم که از خودم بدم می‌آمد. مذهب به روشی که دنبال می‌کردم، نتوانسته بود به من قدرت ایستادگی در برابر نادرستی‌ها را بدهد. در این موارد باید شیوه را تغییر داد، و شماری، مذهب را کنار می‌گذارند. شاید بازهم خوب باشد، به هر حال رهایی از تضاد است، حالا تا بعد. مریبان به ویژه باید مراقب تضادها باشند، تضاد می‌تواند افراد زیادی را از تفکر مذهبی دور کند، و یا تضاد به خودی خود، آن‌ها را از پا در بیاورد.

جیغ بنفش

بچه‌ها هر از چندی کاری خطرناک و عجیب و غریب می‌کنند. حتی آرام‌ترین آن‌ها که به نظر، غیر اجتماعی به نظر می‌رسند، می‌بینند برای جلب توجه، باید کاری انجام دهند. هنرمند، گاهی اصلاً کارش جیغ بنفش است، به صورت دوره‌ای چنان جیغی را از گلوی خود خارج می‌کند. اما شماری از روشن‌فکران، مثل بچه‌ها عمل می‌کنند. پس از مدتی که حس می‌کنند در حال فراموش شدن هستند، دست به اقدامی عجیب می‌زنند. جیغ بنفش هنرمندان، دیدنی و شنیدنی است، و سوگمندان، جیغ بنفش روشن‌فکران، پیروانی دارد.

خاطرات دروغ

کسی خاطره‌ای را تعریف کرده است، و طرف‌های درگیر، آن را انکار کرده‌اند. مطلب مهمی نبوده است؛ ولی هرکس این خاطره را به گونه‌ای به خاطر دارد. برای آزمایش می‌توانی خاطراتی را با ذکر جزئیات برای خودت بنویسی، و پس از مدتی برای نزدیک‌ترین کسانت بازگویی. حتی پر حافظه‌ترین افراد و راست‌گوترین آن‌ها تو را انکار خواهند کرد. زندگی یک خانواده، پر از دعوا بر سر خاطرات است، زن و شوهر و برادر و خواهر، بر سر این‌که آن واقعه واقعا به چه شکلی روی داده بود، دعوا دارند. هر خاطره‌ای در ذهن هرکسی با دیدگاهی به ثبت رسیده، و سپس در ذهن او به گونه‌ای که او خواسته، تغذیه شده است؛ بنابراین، خاطرات و زندگی‌نامه‌ها پر از دروغ است. آن‌که زندگی بی‌فراز و نشیبی داشته است که دست به قلم نبرده و اگر برده، چیز دندان‌گیری از آب درنیامده، و آن‌که خواسته است زندگی خود را پرفراز و نشیب جلوه دهد، و فرازمندی خود را بنمایاند، خاطرات خود را به گونه‌ای تغذیه کرده است که میوه‌ای مناسب شأن و مقام او به بار بنشاند.

انبار باروت

در کتاب‌های تاریخ دوره دبیرستان پدرم در تحلیل جنگ جهانی نوشته بود اروپا با خرید و تولید اسلحه، به انباری از باروت تبدیل شده بود، و نیاز به یک جرعه داشت. همان کودکی، این جملات را در تحلیل خاورمیانه، از رسانه‌های بیگانه نیز شنیدم. آدمی‌زاد نیز می‌تواند به انبار باروت تبدیل شود. آن وقت نیاز به جرعه‌ای هست تا منفجر شود. جرعه نیز کم‌یاب نیست. بنابراین به‌تر این است که آدم به انبار باروت تبدیل نشود. روزی هم کلاس ما با دست پانسمان شده سر کلاس آمد. ظهر دیروز پس از کلاس، قلاب‌های بیرون بخش عقبی وانت به دست او کشیده شده بود. راه باریک بازار در شلوغی ظهر و او که میان خودرو و دیوار گیر افتاده بود. وانتی گفته بود: تو حواست نبود، و دوست ما گفته بود: من حواسم نبود، چرا حواست نبود؟ جمله فلسفی زیبایی بود. هنگامی که دو نفر حواسشان نباشد، تصادف بدی روی می‌دهد. طرف مقابل را نیز نباید به انبار باروت تبدیل کرد. هدیه دادن، یکی از راه‌کارها می‌تواند باشد. تصادف و نیز جرعه خوردن به انبار باروت در یک لحظه روی می‌دهد؛ ولی تبدیل شدن به انبار باروت، زمان می‌برد. بنابراین باید مراقب بود که طرف مقابل به انبار باروت تبدیل نشود.

مخترع جوان

دبیر و مدیر و ناظم از ما خواستند که در جشنواره‌ای حضور یابیم. تنها سالی بود که این همه بر این جشنواره تأکید می‌شد. در مدرسه ما کسی طرحی ارائه نداد. درس من خوب بود، و با درس خوب‌ها می‌پریدم؛ ولی در طول تحصیل نیز چنین کسی را در بین کسانی که می‌شناختم، نیافتم. آن سال من طرحی را نوشتم و به دفتر مدرسه دادم. پس از چند روز طرح را پس دادند که شرایط را رعایت نکرده‌ای، نیاز است متن، حروف چینی شود، فلاپی دیسکت طرح، ضمیمه شود، فیلم خودت هنگام توضیح همراه باشد. همان چیزهایی که جشنواره در فراخوان خود خواسته بود. من نه رایانه داشتم، نه دوربین فیلم‌برداری، و نه پولی برای کرایه دوربین، حروف‌زنی، طراحی، پرینت و پست. اگر شور بیش‌تری داشتم، قطعاً می‌توانستم پیش‌تر بروم، و چنین چیزهایی را کرایه کنم؛ ولی من چنین آدمی نبودم. همراه پرشوری نیز نداشتم. تا همین جای قضیه را آمده بودم؛ چون تحت تأثیر اصرار مسؤولان مدرسه قرار گرفته بودم. برنده آن سال، دختری بود که مصاحبه او را از تلویزیون دیدم. اختراع نکرده بود، برآیند نیروهای چرخ و فلک را توضیح داده بود. در خانه آن‌ها رایانه بود، ساکن تهران بود و دسترسی به‌تری به دفتر جشنواره داشت. می‌توانم بگویم که هیچ‌کس از هم‌کلاسان من حتی آن‌ها که به دکتری دست یافتند، و یا به کشورهای خوب، مهاجرت کردند، مخترع نشدند. شاید اختراعی ثبت کرده باشند؛ ولی بعید می‌دانم زندگی آن‌ها از طریق اختراعاتشان گذشته باشد. اگر آن‌ها با اختراعاتشان روزگار می‌گذرانند، قطعاً مدیون کلاس فیزیک در آن سال نبوده‌اند. کتاب درسی و شیوه تدریس دبیر به ما می‌گفت که نمره خوبی بگیرید، و در کنکور، رتبه بالا به دست بیاورید، شیوه تفکر خلاق به ما آموزش داده نمی‌شد. نمی‌دانم این را مسؤولان مدرسه تا چه حد دریافته بودند. شاید می‌دانستند و می‌خواستند از کسی که به خودی خود تفکر خلاق دارد، به نفع

شهرت خود بهره‌برداری کنند؛ ولی پرورش یک ذهن مخترع، آن قدرها دشوار نبود. ما یک مدرسه خاص در بهترین ناحیه اصفهان و در منطقه‌ای برخوردار بودیم. ساختمانی نو با آزمایش‌گاهی در خور؛ ولی این‌ها در جهت پرورش ذهن خلاق نبود. بعدازظهر، کلاس تقویتی گذاشته بودند. تمام درس‌های پراهمیت ما مثل فیزیک و شیمی و جبر و احتمال و حسابان تکرار می‌شد، و البته تأثیر فوق‌العاده‌ای نیز در بچه‌هایی که در این کلاس‌ها شرکت می‌کردند، نداشت. در بین پر کردن تمام بعدازظهر بچه‌ها، جای یک درس برای شیوه اندیشیدن خالی بود. عرفان می‌تواند این درس فوق برنامه باشد. یک درس مختصر که می‌تواند موجب بهره‌وری از تمام درس‌های خوانده شده شود.

کلاس‌ها

در کلاس‌هایی که رفته‌ام، کوشیده‌ام مرتب و منظم باشم. تمرین‌ها را انجام دهم، به موقع بروم و غیبت نکنم. کلاس آزاد را می‌توان نرفت، اختیار با خود توست. اما مدرس و آموزش‌گاهی را ندیده‌ام که در پی باشد از همه افرادی که در کلاس‌های آن‌ها حضور می‌یابند، استفاده کند. در نهایت، استفاده از یک نفر، برای باز و بسته کردن در، منشی‌گری، کار دفتری، یا طراحی و کارهای رایانه‌ای آن هم از نوع خیلی بدش و یا استفاده مدرس از افراد برای کارهای شخصی. نتیجه، از دست رفتن یک نفر که دست کم می‌توانست در ترم بعدی حضور یابد. قدیم این‌گونه بود که به عنوان مثال به هنرجوی انجمن خوش‌نویسان نامه می‌نگاشتند: اکنون که شما در کلاس‌های انجمن حضور یافته‌اید، و عضو انجمن به شمار می‌روید، از جناب عالی دعوت می‌شود برای ثبت نام در ترم جدید، حضور به هم رسانید... . اکنون نه مردم نیازی به انجمن دارند، و نه انجمن نیازی به آن‌ها. این همه خوش‌نویس، این همه خوش‌نویس با مدرک از انجمن خوش‌نویسان و این همه بلا تکلیفی. تکلیف همان پیشینیان روشن شود و از هنر آن‌ها بهره‌برداری شود، کافی است. آیا یک نفر را عضو مدرسه، دانش‌گاه، و آموزش‌گاه می‌دانیم یا یک مشتری که هر چه زودتر باید برود پی کارش. گاهی برخوردها نادرست بوده است، و دست‌اندرکاران آموزش‌گاه، مقصر بوده‌اند. من هیچ‌گاه قهر نکرده‌ام، و ترمی را در نیمه رها نکرده‌ام. ترم بعدی ثبت نام نکرده‌ام. در نهایت تماس گرفته‌اند، و گفته‌ام وقت ندارم، تمام. تنها یک مورد بود که منشی پرسید: چیزی شده است؟ گفتم: نه. نمی‌خواستم تلخ شود. او منشی بود، و هیچ کاره. تازه با او نیز بد بودند. حرف من را اگر منتقل می‌کرد، چه تأثیری داشت؟ یک تأثیر موردی که آن هم چشم‌آب نمی‌خورد. آموزش‌گاه که متکی بر تبلیغات است، می‌بیند در هر ترم، مقدار زیادی مشتری می‌تواند جذب کند، چه نیازی به نگاه داشتن مشتری‌های قدیمی.

بازگشت

می‌دیدم هر روز بزرگ‌تر می‌شوم و کم‌تر به من توجه می‌شود. تأکید بزرگ‌ترها هنگام قربان صدقه، بر کوچک بودن من بود، و من آن را از دست می‌دادم. یک تمرین من در خلوت این شده بود که جمع بنشینم، و خودم را به حالت جنینی درآورم. بعدها دانستم که انسان این‌گونه است، دوست دارد به گذشته بازگردد، و گذشته غیر قابل تکرار را تکرار کند. به ویژه بازگشت به دوران امن شکم مادر.

گم‌شدگی

گم‌شدگی، انواعی دارد، و مانند رفتن راه تازه که می‌تواند همان عوض کردن راه رفت و آمد هر روزه ما از کوچه‌ای دیگر باشد، می‌تواند گم‌شدگی در کوچه‌ها باشد. هنگامی که اعصاب آدم سرجایش است، این گم‌شدگی لذت‌بخش است. آدم یک‌جا اصلا نمی‌داند کجاست و به کجا می‌رود. تمام حدس‌ها اشتباه از آب در می‌آید، و نهایت از جای جدیدی سردرمی‌آورد. گم‌شدگی در شهر و دیار خودی به گونه‌ای لذت‌بخش است، و در دیار غریب، به گونه‌ای دیگر.

مدیریت جنسی

می‌گویند هر سه ثانیه یک بار جرقه‌ای درباره شهوت در ذهن آدمی زده می‌شود. شدت این جرقه در جوانان بیش‌تر است، و می‌تواند زندگی را به آتش کشد. آنان که امکانات بیش‌تری دارند، می‌کوشند از امکانات خود، استفاده کنند، و آنان که امکاناتی ندارند، می‌کوشند به دست آورند. حتی فرد پا به سن گذاشته‌ای که هیچ‌گونه امیدی به بازگشت قدرت جنسی خود ندارد، دست کم حسرت روزگار نیرومندی خود را می‌خورد. افرادی هستند که می‌توانند خود را مدیریت کنند. آیا جوانی وجود ندارد که بتواند حتی در یک خانه خالی با جنس مخالف خود که زیبارو و جوان است، به سر برد؟ چرا؛ افرادی که در هر شرایطی خیانت نکنند، وجود دارند؛ ولی مدیریت ذهن در زمینه شهوت، چیز دیگری است. ازدواج با شرایط خود می‌تواند مسکنی باشد و بنابراین کسانی که از ازدواج به عنوان یک سرکوب‌گر استفاده می‌کنند، به جایی نمی‌رسند. شهوت، پشت خیلی‌ها را به خاک می‌مالد، و لزومی ندارد که ما این جنگ پنهان و غالب شدن شهوت و مغلوب شدن افراد را ببینیم. افرادی هستند که دائم از شهوت می‌گویند، و افرادی در جمع خصوصی می‌گویند. افرادی بی‌مزه هستند و بی‌مزگی بیش‌تری می‌کنند؛ ولی لزومی ندارد افرادی که سخنی در این باره نمی‌گویند، و کاری انجام نمی‌دهند، با این قضیه درگیر نباشند.

رفتار نامناسب

اگر بگویم ارزش‌گذاری اطرافیان، کار بدی است، من پیش از آن که تو را از ارزش‌گذاری نهی کنم، خود، ارزش‌گذاری کرده‌ام. حال که باید ارزش‌گذاری کنم، به‌تر است بگویم این ارزش‌گذاری، خوب است. به‌تر است بدانی به سمت چه کسی باید بروی، و در برابر افرادی که به سوی تو می‌آیند، چه برخوردی داشته باشی. آن‌جا که باید انتخابی داشته باشی، بهترین فرد موجود را برای دوستی برگزینی. فایده دیگر این است که وقتی فرد مناسبی از تو دوری گزید، بدانی که تو رفتاری نامناسب داشته‌ای، و لزومی ندارد که با او رفتار بدی کرده باشی، همین که او شاهد رفتار بد تو بوده، کافی است. افراد خوب، ملاک‌های خوبی برای رفتارهای تو هستند.

ادب مناظره

شیوه تحصیل در نظام قدیم آموزشی ما بر پایه مباحثه بود و هست. مناظره در سال‌های اخیر در کشور ما بسیار ترویج شده است. صدا و سیما مباحثی را به مناظره گذاشته است. دانش‌گاه‌ها و مراکز پژوهشی، مناظرات را که به زعم خودشان پرشور بوده است، برگزار کرده‌اند. مناظره در زمینه‌های علوم انسانی، دینی، فلسفی و عرفانی، به تکفیر و تفسیق نیز انجامیده است. دین، همینی است که من فهمیده‌ام و می‌گویم، و تو داری با آن بازی می‌کنی، و بنابراین، بی‌دین هستی، و من به عنوان متولی دین... . الفاظ و لحن به کار رفته مناسب نبوده است، و آن‌جا که دو سوی مناظره، کمی از مرزهای ادب پاسداری کرده‌اند، تماشایچیان و حلقه مریدان، بحث را تا فراسوی ادب ادامه داده‌اند. واژه مناظره در جامعه ما به معنای زمین زدن طرف مقابل است. همین روزها عارفی، دیگری و شاگردان ارشد او را به مناظره فراخوانده است. چرا به آن‌ها نگفته است بیایید گفت‌وگویی دوستانه داشته باشیم؟ پیداست که او خود را بر حق می‌داند. حال شاگردان او و شاگردان طرف مقابل به الفاظ رکیک روی آورده‌اند. مباحثه و مناظره در زمینه عرفان، معنا ندارد. نظریات من، از راه‌های گوناگون مانند کتاب، مقاله و یادداشت، قابل دسترس است و همین، کافی است. فضای مجازی می‌تواند صدای ما را به هر جای دنیا برساند. سخنان من، اگر خوب است، و می‌تواند دیگری را سر جای خود بنشانند، کافی است، دیگر مناظره، معنا ندارد. کاری مانند عرفان عملی، با مناظره پیش نمی‌رود، همان‌گونه که وقت را نباید صرف مناظره بر سر آش‌پزی، و خیاطی گذاشت. نظریه‌پردازی را باید به دوستان دانش‌های نظری واگذاشت.

حسرت

مردم را دیده‌ای، حسرت کودکی خود را می‌خورند. اگر کودکی به آن‌ها خوش گذشته باشد، حسرت می‌خورند، و اگر بد گذشته باشد، باز حسرت می‌خورند. الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون. دوستان خدا نه ترس از آینده دارند، و نه غم گذشته را می‌خورند. می‌توان چنین تعبیر کرد که آن‌ها در لحظه حال زندگی می‌کنند. آن‌جا که انسان بر پایه علم عمل کند، باید خشیت داشته باشد، ترس به هم‌راه مراقبه و آن‌گاه که پای محبت را پیش کشید، و طرح دوستی با خداوند را ریخت، ترس و اندوه، از او می‌رود. نعمت زندگی در لحظه حال که همان بودن با خداوند است، راه مستقیمی بدون فروافتادن به گذشته و آینده به شمار می‌رود. دوستی با خدا و درک حال، یک آگاهی است که باید فهمیده شود، این درک، با تحصیل و مباحثه، میان‌ه‌ای ندارد.

خشیت

انما یخشی الله من عباده العلماء. پیداست کسی که به علم خود سرگرم است، راهی به خدانشناسی ندارد؛ اگرچه می‌تواند دین‌دار باشد. سرگرمی به هر چیزی از جمله علم می‌تواند مایه غفلت از چیزهای دیگر، از جمله خدا باشد، و آن‌گاه که به عنوان مثال، ریاضی‌دانی از خدا می‌گوید، ما آن را برجسته می‌کنیم. بله، او دشمن خدا نیست، و جمله‌ای نیز درباره خداوند گفته است؛ ولی خشیت از خداوند را کسی دارد که بر پایه علم خود عمل کند. علم اخلاق، علم دین و چنین عالم عاملی درمی‌یابد که نمی‌تواند به علم و عمل خود تکیه کند. علم او ممکن است منطبق بر خواسته الهی نباشد، و عمل او نیز بسیار ناچیز است.

دوره‌شدن

ببین چند نفر در روز برای مشکلات روانی خود به پزشک مراجعه می‌کنند. البته بسیاری نزد روان‌شناس و روان‌پزشک و متخصص مغز و اعصاب، و اعصاب و روان نمی‌روند، همین نزد یک پزشک عمومی از افکار زیاد خود گلایه می‌کنند، و آقای دکتر نیز یک مشت قرص آرام‌بخش برای آن‌ها می‌نویسد. خودت ببین آیا قرص می‌تواند افکار زیاد را از آدم دور کند؟ آدم هرچه بزرگ‌تر می‌شود، قدرتش رو به کاستی می‌گذارد، و افکارش نیز زیادتر می‌شود. یک چیز طبیعی است. مثل بازی وسطی می‌ماند. تو را می‌گذارند وسط و افکار اضافه آن‌قدر به طرف تو توپ می‌زنند تا توپ به تو برخورد کند. هم وقت تو رفته است، و هم آخرش باخته‌ای. به جای این‌که مهارت خود را در این بازی که دست آخر در آن می‌بازی، اثبات کنی، به‌تر است میدان را در اختیار آرامش بگذاری.

اخلاق پزشکی

درباره یک بیماری می‌خواهی تحقیق کنی. یک پزشک می‌گوید این بیماری، درمان قطعی دارد. شاید برای این که بازار گرمی کند، یا شاید چون اطلاع دقیقی از آن ندارد. یا گمان می‌کند که راه کار دارد، یا می‌خواهد تو را دست به سر کند. پزشکی دیگر، اطلاعات زیادی درباره بیماری می‌دهد؛ ولی پرسش تو چیز دیگری بود، یک کلمه می‌خواستی بشنوی آری، یا نه. آدم، سردرگم می‌شود. بیش از دانش پزشکی، نیاز به آموزش اخلاق پزشکی است. از جمله پزشکی باید دقیقاً روشن کند در چه مواردی هنوز درمان قطعی وجود ندارد.

خوش اخلاق

استادی داشتیم با ویژگی‌های مثبت و خصوصیات منفی. خوبی‌اش این بود که بسیار اندک خشمگین می‌شد، حوصله خوبی برای تدریس داشت، دل به تدریس می‌داد، و خندان بود. او برای این ویژگی‌ها، خود را خوش‌اخلاق می‌دانست. اما او پشت سر افراد، حرف می‌زد، مطالب نامربوط به درس، زیاد می‌گفت، شهرت طلب بود، در زندگی افراد، مداخله می‌کرد، و شیفته کلمه استاد بود. تأثیر انجام چند کار جزیی برای دیگران، با یک مداخله بی‌جا تمام می‌شود. بسیاری فریب خنده را می‌خورند، خنده، نشانه خوش‌اخلاقی نیست. بسیاری هستند که آدم‌های بدی نیستند؛ ولی برای خوبی‌های خود، محدودیت گذاشته‌اند، این‌ها هر چه باشند، به خودشان مربوط است؛ ولی به کار عرفان نمی‌آیند.

زمان طلایی

می توانی طرح‌های گل‌کاری را تقلید کنی، می‌توانی اطلاعات مربوط به گل‌ها را از فضای مجازی به دست آوری. چه دانه‌ای را باید در کجا و کی بکاری. اما همه این‌ها اطلاعاتی کلی است. درباره بسیاری از دانه‌ها نمی‌دانی زمان مطلوب در شهر و منطقه تو کدام است. و هیچ کس نخواهد گفت دقیقا زمان طلایی کاشت این دانه در خانه تو، چه هنگام است. سایه و آفتاب و سرما و گرمای خانه را یک نفر می‌شناسد، و آن هم خود تو هستی. اطلاعات را باید دریافت کنی، و به صورت محلی، عملیاتی کنی. بسیاری از درمان‌های جسمی و روحی نیز یک پیشنهاد است. حدود را درمی‌یابی؛ ولی نتیجه مطلوب، هنگامی به بار می‌نشیند که به صورت دقیق، عمل کنی.

دعا

دعا کردن در نگاه نخست، کاری ساده است؛ اما می‌بینی که بشر می‌خواهد با دعا کردن بر دیگران منت بگذارد. گاهی دوست ندارد دیگران برتر از او شوند. می‌ترسد نکند دعای او در حق دیگری مستجاب شود.

کنترل چی سینما چه‌گونه است؟ گاهی با مشتری هر شبی، برخورد بدی دارد، و با پسری که نه برای دیدن فیلم که برای دختربازی آمده است، دوست می‌شود. او این‌گونه نشان می‌دهد که نه منافع مدیر سینما برای او اهمیت دارد، و نه منافع سینمای ملی، نه هنر و نه هنردوستان، نه فیلم‌ساز و نه فیلم‌بین. او به‌گونه‌ای انتقام می‌کشد. سالیان پیش وارد اداره کوچکی شدم. ناگهان نگهبان از اتاقک خود بیرون آمد و داد و بیداد که تو من را نادیده گرفته‌ای؟ بنده خدا حساب‌داری بود که دیده بود معاون اداره، حقوق و حق مأموریت می‌گیرد، و اضافه کار رد می‌کند، و هم در مرخصی است! ردش کرده بودند، و بعد از دو ماه که آمده بود دیده بود صندلی‌اش را اشغال کرده‌اند. با التماس، دربانی اداره را به او داده بودند. سال‌ها بعد به نگهبانی این اداره رجوع کردم و پرسیدم کلاسی که تبلیغش را کرده‌اند، در کدام اتاق تشکیل می‌شود؟ گفت: این‌قدر بگرد تا پیدا کنی. اداره‌ای که در طول سالیان، چند برابر شده، و ساختمان‌هایی به آن افزوده شده، و اطلاعات دم در که نیاز است ارباب رجوع را راهنمایی کند، این‌گونه پاسخ می‌داد. ابوالحسن نجفی روزی به دانش‌گاه رفته، و به ایست دم در، توجه نکرده بود. نگهبانی او را تا دم دانش‌گاه و آن هم با آژیر گردان دنبال کرده بود. نجفی هم تدریس را رها کرد، و در خانه نشست تا این‌که درگذشت. ریشه بسیاری از این جدا شدن‌ها و مهاجرت‌ها برخورد‌های بد است. وقتی خوبان ما در چشم عده‌ای، مشکوک هستند، خوبان تصمیم می‌گیرند از کشور بروند و یا در خانه بمانند.

لطف

کسی که ورزش را به صورت حرفه‌ای دنبال می‌کند، نمی‌تواند لطیف باشد. خشونت در ذات مسابقه وجود دارد، و با لطافت، قابل جمع نیست. اگر درگیری هواداران با یک‌دیگر را نیز بر آن بیفزایی، درمی‌یابی که این‌گونه فضاها جای‌گاه سالک نیست. دریافت این نکته، آسان است؛ ولی دشوارتر از آن، درک فضاهای هنری و علمی است. هنر و دانش اگرچه ممکن است جای‌گاه ظرافت باشد؛ ولی اگر درگیر خشونت‌هایی چون جایزه و جشنواره و کرسی و مقام و سمت و میز و مدرک و رقابت و سرعت و نمایش‌گاه شود، از لطافت دور خواهد افتاد. هنرمندانی بر تکنیک تأکید دارند؛ ولی در تعجبم از هنرمندانی که می‌دانند حس هنرمند بر کار او تأثیر می‌گذارد؛ ولی با این حال نمی‌کوشند آدم خوبی باشند، و حس به درد بخوری را در کار خود بدمند.

کم حساب کرده‌ای

کسی به تو نزدیک می‌شود، و از اینترنت گوشی خود می‌گوید که دارد تمام می‌شود، آیا او می‌خواهد از اینترنت تو استفاده کند، و یا می‌خواهد اینترنت خود را تا تمام نشده به تو بدهد تا استفاده کنی؟ می‌بینی که برخورد ما در برابر چنین فردی، بستگی به درخواست او دارد! بارها پیش آمده است که به مغازه‌ای بروی و بگویی اشتباه حساب کرده‌ای. فروشنده با چه دیدی به تو نگاه کرده و با چه لفظی به تو پاسخ داده است. تازه باید توضیح داد که آقا! کم حساب کرده‌ای، و ناگهان او مهربان شده است.

دادگاه وجدان

درباره وجدان، زیاد تبلیغ کرده‌اند. شاید تو نیز آن را برای نخستین بار از زبان پدر و مادر، پدربزرگ و مادربزرگ شنیده، و سپس در فیلم‌ها و داستان‌ها پی گرفته باشی. وجدان، افراد را به خاطر کارهای بدشان محاکمه می‌کند. اما می‌بینی که وجدان، در دنیای واقعی و نه دنیای فیلم‌ها و داستان‌ها، بیش‌تر سراغ آدم‌های خوب به خاطر کارهای معمولیشان می‌رود و گویی کاری به آدم‌های بد ندارد. پیشنهاد من این است که به جای تشریح ساختار وجدان، تبلیغات را برای وجدان، متوقف کنیم. یک آدم معمولی اگرچه کار کند، و اگرچه سخت کار کند، باز وجدان سراغ او می‌رود؛ ولی یک آدم کش حرفه‌ای، دیگر وقت این چیزها را ندارد.

اعجازمیز

کسانی هستند که نه سلام می‌کنند و نه جواب سلام می‌دهند. مشکل این‌ها در محیط‌های مذهبی، دو چندان می‌شود. دو تا از این‌ها را در کلاس‌مان داشتیم. گویی یک پدرگشتگی نیز میان من با آن‌ها بود. یک روز رفتارشان عوض شد. در جای دیگری خارج از کلاس سراغ من آمدند، سلام و احوال‌پرسی کردند، و با خنده و روی خوش از من نظر خواستند. می‌خواستند جلسه‌ای بگیرند، می‌خواستند من سخنرانی را پیشنهاد بدهم. دلیل تغییر ناگهانی رفتار آن‌ها میز اعجاز‌آمیز و موقعیت بود. من در کتاب‌خانه قدیمی، سرگرم بررسی نسخه‌های خطی بودم. پیداست در نظر این‌گونه افراد، چنین موقعیتی بسیار والاست.

یکی از دوستان که قرار بود چند سالی را در اصفهان سپری کند، می‌گفت: کسی که هر روز در حاشیه زاینده‌رود راه برود، هیچ وقت پیر نخواهد شد. خود او جوان‌تر از سن خود به نظر می‌رسید. از اتفاق همان سال‌ها زاینده‌رود به کلی خشکید، و سال‌های بعد، آلودگی هوا چنان افزایش یافت که روزی دیدم در کنار زاینده‌رود ابری جیوه مانند در نزدیکی زمین تشکیل شده است. دیگر سعی‌تر از این ممکن نبود! این روزها نفس که فرو می‌رود، ممد حیات نیست؛ بلکه می‌گرخد و بازمی‌گردد. دوست دیگر، درباره جوانی که دفتر فنی داشت، می‌گفت: او اصلاً پیر نشده است؛ چون ازدواج نکرده است، و در عوض، از بازار آزاد استفاده می‌کند. از اتفاق آن جوان را یک بار دیدم، پیشانی‌اش پر از چروک شده بود و اندامش ظرافت‌های جوانی را از دست داده بود. نمی‌دانم آیا موهایش را رنگ زده بود یا نه؛ ولی حالا چه؟ افرادی هستند که دیرتر شکسته می‌شوند. در این زمینه نیز توارث، نقش دارد. واقعا انسان چه باید بکند که پیر نشود. تبلیغات را دیده‌ای؟ مقدار زیادی ماده خوراکی، کرم، و دارو برای این که آدمی، پیر نشود. پیری، مقدمه مرگ است، و با این حال افرادی به‌تر می‌دانند که بمیرند؛ ولی پیر نشوند. می‌دانی که این، اگرچه شاید اندکی در مو و پوست صورت و دندان‌ها ممکن باشد؛ ولی در جاهای دیگر بدن و به ویژه اعضای داخلی بدن ممکن نیست. پیری از راه می‌رسد. آن چه ارزش دارد از آن دفاع کنیم، معصومیت‌های کودکانه است. معصومیت‌هایی که با قرص و کرم و دارو قابل دفاع نیست. تنقلات کودکانه نیز معصومیت نمی‌آورد.

خودکشی مقدس

تن آرامی به چه کاری می خورد؟ چرا ما در روز چند دقیقه وقت بگذاریم، و تن خود را بی حس کنیم. به نظر من، این کار، نمادی از مرگ است. البته تمرین برای مرگ جسم، به تنهایی فایده ای ندارد، مرگ نفس را باید تمرین کرد. هنگامی که نفس بمیرد، دیگر خواهشی ندارد. انسان بی خواهش می تواند آسوده به زندگی خود بپردازد، و توان خود را در سیر معنوی به کار گیرد. خودکشی آن نیست که یک نفر چاقو را در شکم خود بزند، و گلوله را در مغز خود خالی کند.

شخصیت دروغبین

شاید دروغ را تجربه کرده‌ای. بدی‌اش این است که باید به خاطر حفظ آن صد تا دروغ دیگر بگویی. چه بسا هر کدام از دروغ‌های تازه نیز نیاز به زیرشاخه‌های دیگری از دروغ داشته باشد. همه دروغ‌ها زبانی و آشکار نیستند. جامعه، انسان را وامی‌دارد که شخصیتی دروغین برای خود بیافریند، و سپس آن را با دروغ‌های بسیار محافظت کند. لشکری از دروغ که از این شخصیت در برابر راستی، محافظت می‌کنند. آدم برفی که باید از نور و گرما دور نگاه داشته شود.

ابدال

شماری بر این هستند که امام، بدل‌هایی دارد. فرض کن من یکی از ابدال هستم. خوب، بدل امام که بدون کرامت نمی‌شود. چند جلد کتاب درباره من منتشر می‌شود، و کرامات من دهان به دهان می‌گردد. کرامات من به ده‌ها مورد خواهد رسید. اگر یک نفر تحقیق کند، و دریابد که من هیچ کرامتی نداشته‌ام، چه خواهد شد؟ اگر یک نفر بگوید: این آدم خیلی بدی است، چه آسیبی به مقام امامت وارد خواهد آمد؟ من با این غلط‌های آشکار، چه‌گونه توانسته‌ام بدل امام شوم؟ نتیجه خواهند گرفت که امام نیز آدم ناخوبی است. حالا یک نفر می‌گوید اصلاً وقتی امام وجود دارد، چه نیازی به بدل دارد؟ ابدال، یک نظریه ساختگی است. فرض کن آن همه کتاب و آن همه کرامت و این طرف، آدم‌هایی که عده‌ای معتقد بوده‌اند، آن‌ها ابدال هستند.

فهرست مطالب

۳	پیش‌گفتار
۴	مقدمه
۵	دیگرگون
۶	ایرادهای ریز
۷	نفاق و شرک
۸	کربویی
۹	آقای مهندس
۱۰	چه کار خواهی کرد؟
۱۱	رصد ذهن
۱۲	دوست بد مشهور
۱۳	حذف نام مولوی
۱۴	تیزهوشان
۱۵	پرورش قلب
۱۶	خط‌شناسی
۱۷	گام‌های اشتباه
۱۸	عیادت اصولی
۱۹	دل به خواهی
۲۰	زندگی با سوء ظن
۲۲	درهم پیچیده بود
۲۳	همان برخورد
۲۴	مصونیت

۲۵	حلقه بندگی
۲۶	اثبات‌ها
۲۷	متمایل
۲۸	روش‌ها و نگرش‌ها
۲۹	دور از خدا
۳۰	رابطه
۳۱	اوج عشق
۳۲	درس‌ها
۳۳	فاز مثبت
۳۴	شارژ
۳۵	دانش ذکر
۳۶	سوء برداشت
۳۷	برداشت‌ها
۳۸	درجا
۳۹	هنر زندگی
۴۰	اندیشه زیبا
۴۱	موانع
۴۲	تفکر مذهبی
۴۳	جیغ بنفش
۴۴	خاطرات دروغ
۴۵	انبار باروت
۴۶	مخترع جوان
۴۸	کلاس‌ها
۴۹	بازگشت
۵۰	گم‌گشتگی

۵۱	مدیریت جنسی
۵۲	رفتار نامناسب
۵۳	ادب مناظره
۵۴	حسرت
۵۵	خشیت
۵۶	دوره شدن
۵۷	اخلاق پزشکی
۵۸	خوش اخلاق
۵۹	زمان طلایی
۶۰	دعا
۶۱	نگهبانی
۶۲	لطافت
۶۳	کم حساب کرده‌ای
۶۴	دادگاه وجدان
۶۵	اعجاز میز
۶۶	پیری
۶۷	خودکشی مقدس
۶۸	شخصیت دروغین
۶۹	ابدال
۷۰	فهرست مطالب